**درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14010901**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

صحبت سر این بود که آیا منذور الصدقه در اثناء سال زکات به او تعلق می‌گیرد یا نمی‌گیرد؟ عرض کردیم از دو جهت باید بحث بشود، یکی از این جهت که منذور هست یکی از این جهت که صدقه است. از جهت منذور آقای خویی تفصیل قائل شده بودند بین این که ما صدقه را به نحو شرط نتیجه بدانیم یا به نحو شرط فعل. در مورد شرط نتیجه فرموده بودند مانع صدقه هست ولی به شرطی که به نحو شرط نتیجه مشروع باشد و ایشان می‌گویند مشروع نیست. اما به نحو شرط فعل مشروعیتش بحثی نیست ولی مانع تعلق زکات نیست. خب ما اینجا عرض کردیم که، حالا منهای بیانی که آقای خویی مطرح کردند که ما در موردش صحبت خواهیم کرد، آیا نذر به نحو شرط نتیجه صحیح هست یا صحیح نیست؟ ما عرض کردیم نذر به نحو شرط نتیجه به طور کلی صحیح نیست ولی در خصوص نذری که نذر صدقه می‌شود به یک نحوی تصحیح کرد که نتیجۀ همان نذر شرط نتیجه را داشته باشد. نذر آنجور که از مجموع ادله استفاده می‌شود تملیک شیء لله هست و آن شیء ممکن است فعلی باشد که تملیک لله علی النفس بشود، یا یک عین کلی باشد که تملیک لله علی الذمه بشود، گاهی یک شیء شخصی هم باشد، آن هم مانعی ندارد و این هم نذر هست. حالا اسمش را هم نذر نگذارید به هر حال نتیجۀ نذر نتیجه حاصل می‌شود. این تا این مرحلۀ بحث. اما البته نذر نتیجه‌ای که در غیر نذر صدقه باشد. نسبت به آنها نه نمی‌توانیم به نحو شرط نتیجه قائل بشویم. این نتیجۀ بحث‌های سابق. اما بیانی که مرحوم آقای خویی بیان کردند که آن بیان مربوط به نذر صدقه است نه به نحو کلی. ایشان می‌فرمایند که صدقه قسمی از هبه است، نوعی از هبه است و احکام هبه را دارد و در هبه قبض و قبول موهوب له معتبر هست، بنابراین تا این قبض و قبول تحقق، به نحو شرط نتیجه تصویر نمی‌شود. خب این بیان مرحوم آقای خویی.

ما عرض کردیم این که صدقه هبۀ به معنای اعم هست درست است ولی ما دلیل نداریم در هبۀ به معنای اعم قبض و قبول شرط باشد. هبۀ به معنای اعم ممکن است اصلاً ایقاع باشد، باید دلیل اقامه کرد برای این که قبض درش معتبر باشد. عرض کردیم بلکه ممکن است ما بگوییم ظاهر یک سری ادله‌ای بر خلاف هم هست، در مورد قبض بگوییم ظاهر بعضی از ادله این هست که اصلاً قبض معتبر نیست. خب آن روایت زراره را خواندم. در مورد آن روایت زراره یک نکته‌ای را هم اینجا عرض بکنم آن این است که این روایت زراره در تفسیر عیاشی در دو جا وارد شده. یکی در جلد ۱، صفحۀ ۱۱۷، یکی در جلد ۱، صفحۀ ۲۱۹، قطعه‌ای از این روایت. این در جلد ۱، صفحۀ ۱۱۷ عبارتش این هست عن زرارة عن ابی جعفر علیه السلام قال لا ینبغی لمن اعطی الله شیءً. آن اعطاء لله بود عبارت کافی، در عبارت تفسیر عیاشی اعطی الله شیءً هست ان یرجع فیه. آن بحثی که ما حالا بعداً هم در موردش صحبت می‌کنیم که آیا صدقه تملیک شیء لله هست یا تملیک الشیء لاجل الله هست؟ این کدام یک از اینها هست، یا هر دو هست امثال اینها. لمن اعطی الله شیءً اگر باشد این معنایش همین هست که تملیک خدا کأنّ دارد می‌کند. لا ینبغی لمن اعطی الله شیءً ان یرجع فیه. ولی به احتمال زیاد آن نقلی که در کافی هست که لمن اعطی لله شیءً باشد درست‌تر هست. البته آن تکه‌ای که مورد بحث است آن تکه در تفسیر عیاشی، جلد ۱، صفحۀ ۲۱۹ نیامده ذیل روایت دارد من برای جهت دیگر آن را آدرسش را دادم عرض می‌کنم. این لمن اعطی لله هست و ظاهراً مراد حالا. عبارت تهذیب و کافی همه‌شان اعطاء لله هست، ما می‌خواستیم از ذیل این روایت و ما لم یعط لله و فی الله بگوییم مثلاً ممکن است شخصی بگوید لله یعنی آن چیزی که به خدا تملیک می‌شود و فی الله یعنی در راه خدا داده می‌شود. بگوییم این لله یک نوع تملیک شیء به خدا هست. ولی به نظر می‌رسد ما لم یعط لله به این معنا نباشد که تملیک خدا کردن. حالا یعط الله بود باز یک حرفی، این لله و فی الله بودن هم دو اعتبار گوناگون است، به نظر می‌رسد در معنای محصَّل معنایش فرق ندارد ولی به دو گونه این مطلب بیان می‌شود. یکی این که به خاطر خدا و در راه خدا. به خاطر خدا و در راه خدا محصَّل معنای، معنای نهایی‌اش یکی است ولی با دو تا تعبیر مختلف این تعبیر بیان شده. این در کامل الزیارات، باب ۵۷ یک تعبیری هست: «مَنْ زَارَ قَبْرَ الْحُسَيْنِ ع لِلَّهِ وَ فِي اللَّهِ أَعْتَقَهُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ»

لله و فی الله، این که بحث تملیک و این حرف‌ها که مطرح نیست. یعنی به خاطر خدا و در راه خدا. اینها ما حصلش به یک جا برمی‌گردند. آن بحث تملیک را که در جلسۀ قبل مطرح می‌کردیم ظاهراً از این عبارت نمی‌شود استفاده کرد. یک نکته.

نکتۀ دیگری که اینجا هست آن این است که، آن ذیل عبارت را دیروز خواندم:

«وَ مَا لَمْ يُعْطِ لِلَّهِ وَ فِي اللَّهِ فَلَهُ أَنْ يَرْجِعَ فِيهِ نِحْلَةً كَانَتْ أَوْ هِبَةً جِيزَتْ أَوْ لَمْ تجز وَ لَا تَرْجِعُ الرَّجُلُ فِيمَا» اینجا جیزت دارد، آنجا حیزت بود در کافی.

شاگرد: در بحار حیزت است و کان لله.

استاد: اتفاقاً می‌خواستم بحار را هم ببینم فرصت نکردم. تفسیر عیاشی ذیل روایت را که در جلد ۱، صفحۀ ۲۱۹ وارد شده لا ترجع الرجل فیما لهب لامراته و لا المرأة فیما تهب لزوجها، جیزت ام لم تجز، آنها حیزت دارد. آنجا که نقل کرده آنجا حیزت دارد. حازه یحوزه، در نهایۀ ابن اثیر می‌گوید که اذا قبّضه و ملکه و استبدّ به. همان قبض است دیگر. حازت، من حاز ملک همین عبارت معروفی که به عنوان یک قاعدۀ فقهی معروف هستند یعنی من قبض، در حیازت خودش قرار می‌دهد امثال اینها. این است که این جیزت و لم تجز، می‌فرمایند که در بحار الانوار هم که هر دویش را اعطا لله و در تفسیر عیاشی هم به این شکل نقل کرده، اینها به نظر می‌رسد که مراد اعطاء لله هست. مؤید این است که این اصلاً بحث تملیک و این حرف‌ها نیست. این مضمون در روایت محمد بن مسلم هم وارد شده. مؤید هر دو جهتش، هم در مورد قبضش، هم در مورد آن بحث تملیک و اینها. در روایت محمد بن مسلم عبارت این هست عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام. در جامع الاحادیث جلد ۲۴، صفحۀ ۱۶۵، رقم ۳ باب، ۳۵۰۷۸ مسلسل.

«عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: فِي الرَّجُلِ يَتَصَدَّقُ عَلَى وُلْدٍ له قَدْ أَدْرَكُوا إِذَا لَمْ يَقْبِضُوا حَتَّى يَمُوتَ» می‌گوید «فَهُوَ مِيرَاثٌ وَ إِنْ تَصَدَّقَ عَلَى مَنْ لَمْ يُدْرِكْ مِنْ وُلْدِهِ فَهُوَ جَائِزٌ لِأَنَّ وَالِدَهُ هُوَ الَّذِي يَلِي أَمْرَهُ وَ قَالَ لَا يَرْجِعُ فِي الصَّدَقَةِ إِذَا ابْتَغَى بِهَا وَجْهَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ قَالَ الْهِبَةُ وَ النِّحْلَةُ يَرْجِعُ فِيهَا صاحبها إِنْ شَاءَ حِيزَتْ أَمْ لَمْ تُحَزْ إِلَّا لِذِي رَحِمٍ فَإِنَّهُ لَا يَرْجِعُ فِيهِ.»

که شاید ظاهرش این باشد که لا یرجع فیه این ذی رحم چه حیزت، ام لم تحز. مرحوم مجلسی در بحار می‌گوید که محمول بر کراهت، رجوع قبل از قبض است. به این حمل شده. حالا آن بحثش یک بحثی است که بعداً یک مقداری در موردش صحبت خواهم کرد. در مورد همان بحثی که دیروز هم اشاره کردم در مورد همسر و اینها آن هم حمل بر کراهت شده. و الا در همسر هم قبض شرط تمامیت ملک هست ولی می‌گوید اگر، خود همین روایت هم صدر و ذیلش ازش استفاده می‌شود که صدقه اگر قبض نشده باشد ملکیت تحقق پیدا نکرده میراث می‌شود. بچه‌ها اگر باشند، بچه‌ها چون پدرشان ولایت بر آن دارد در قبض ولی، قبض المولّیٰ علیه هست، قبض شده است. آن بحث، بحث در مورد رجوع است. خود همین روایت هم مؤید همین هست که این بحث رجوع غیر از بحث، یعنی لازمۀ رجوع این نیست که معامله فعلیت پیدا کرده. بحث این است که اگر کسی به زنش خلاصه صدقه‌ای، یک مالی را داد، حالا فرض هم کنید جائز هم نباشد رجوع کند، آن دو بحث است. یک بحث این است که آیا جائز است اصلاً بگوییم رجوع کردن حرام است. ولی نمی‌تواند رجوع کند و باید هم اقباض کند حتی. همۀ این حرف‌ها را هم بزنیم، ولی حالا اقباض نکرده. طبق آن روایت می‌شود صدقه، یعنی میراث می‌شود. تحقق پیدا نمی‌کند و فوقش حداکثر خیلی هم چیز بگوییم یک وجوب تکلیفی اقباض دارد و وجوب تکلیفی عدم رجوع دارد. موظف هست که این را به اقباض. ولی خب اگر رجوع نکرد به ملک او در نیامده و آن که الآن خیلی بیشتر محل ابتلاست این مطلب است که فرض کنید خیلی‌ها این مسئله را نمی‌دانند شوهر مثلاً خانه را به زنش تملیک می‌کند، ولی قبض نکرده. حالا این که قبض به چی تحقق پیدا می‌کند آن هم یک بحثی است که محقق قبض چی است، یک مسألۀ مهمی است که آیا مثلاً باید همین مقدار که تملیک کند در سند بزند این قبض هست یا قبض نیست. اینها بحث‌هایی دارد، وارد آن بحث‌هایش نمی‌خواهم بشوم.

ولی قدر مسلم این هست که اگر هیچ یک از آن چیزهایی که محقق قبض هست، یا قبض خارجی، یا قبض اعتباری که سند زدن و امثال اینها هست، تحقق پیدا نکرده باشد ظاهراً اختلافی نیست که این به ملک موهوب له در نمی‌آید، خیلی‌ها این را متوجه نیستند و به خاطر همین بعداً مسائل جدی در این مورد پیش می‌آید، می‌گوید که مثلاً به من بخشیده در حالی که بخشش فعلیت پیدا نکرده و این میراث می‌شود و کسی که می‌خواهد ببخشد باید این را توجه داشته باشد که به هر حال آن چیزی که محقِّق قبض هست آن را باید محقَّق کند. حالا با اختلاف فتوا، این که آیا مجرد سند زدن کفایت می‌کند، یا اصلاً سند زدن لازم هست یا لازم نیست، که اینها بحث‌هایی هست که نمی‌خواهم وارد آن بحثش بشوم.

این روایت که ما می‌خواستیم بگوییم که ازش استفاده می‌شود که قبض ممکن است کسی ازش استفاده کند که قبض معتبر نیست، نه این ازش استفادۀ معتبر نبودن قبض نیست، چون این بحث دیگر است، بحثی که این روایت در موردش، روایت زراره هست، در مورد این هست که آیا می‌تواند رجوع کند یا نمی‌تواند رجوع بکند؟ آن بحث رجوع یک بحث است، ولی بحث قبض، بحث دیگری هست که این دو تا بحث با همدیگر یک جا نباید. ولی به هر حال از این روایت نباید، محمد بن مسلم استفاده می‌شود که در تصدّق قبض معتبر است. و آن مطلب مرحوم آقای خویی در مورد صدقه درست است که برای این که صدقه تحقق پیدا کند طبق این مطلبی که اینجا هست باید قبض. این دیگر ربطی به آن بحث ندارد که این را هبه بدانیم یا این را هبه ندانیم. حالا مهم این نیست که ما هبه بدانیم. این روایت خودش مستقلاً می‌گوید کسی که صدقه می‌خواهد بدهد باید اگر صدقه بخواهد تحقق پیدا کند قبض آن طرف باید بشود تا صدقه تحقق پیدا کند.

شاگرد: اینجا احتمال وقف نمی‌دهید؟ معنای وقف باشد؟

استاد: نه دلیل نداریم. حتی آن جایی که وقف هست، فهو میراث. این که احتمال که نمی‌رود. این وجهی برای این جهت نیست. البته یک نکته‌ای را اینجا من می‌خواهم عرض بکنم. آن نکته این است که ممکن است ما بگوییم فرق است بین صدقۀ بر شخص خاص و صدقه به عنوان کلی. بگوییم که یک شیءای را به عنوان کلی صدقه قرار بده، بگوید این صدقه باشد یک عینی را به عنوان صدقه قرار بدهد و از مالش هم حالا قدر مسلمش جایی که از مالش جدا کند به صورت مشارع نباشد. جدا کند امثال اینها. حالا یک نکته‌ای را می‌خواستم قبل از این بگویم. البته این روایت محمد بن مسلم ممکن است شخصی معارضاتی برای این روایت محمد بن مسلم بگوید. آن روایت یک بحثی هست که حالا آن را ملاحظه بفرمایید ما بعداً در مورد آن روایت‌ها صحبت می‌کنیم. یک بابی هست در این صدقه که صدقۀ ما لم یقبض و ما لم یقسّم، البته این عنوانش را در جامع الاحادیث، باب جواز وقف المشاع و الصدقة به قبل القسمة و قبل القبض. روایت‌های زیادی دارد، مالی که هنوز انسان قبض نکرده می‌تواند وقف کند. می‌تواند صدقه بدهد. این ممکن است از این روایت‌ها چنین برداشت بشود که خودش که هنوز قبض نکرده، چجوری به قبض دیگری در بیاورد؟ مفروض این است که قبض نکرده کأنّ در صحت صدقه قبض معتبر نیست. این روایاتش را ملاحظه بفرمایید یک معنایی از عبارت دعائم الاسلام استفاده می‌شود. دعائم الاسلام به نظر می‌رسد که خیلی از چیزهایی که به عنوان روایت نقل می‌کند اجتهاد خودش در روایت است. و الا روایت به آن شکل نبوده. خیلی دستکاری‌هایی که می‌کند بالا و پایین که می‌کند فهم خودش ولو با استناد به سایر ادله و امثال اینها، با استناد به آنهاست. این هم ممکن است یک وجه جمعی باشد، یک فهمی از این روایات باشد. من فقط عبارت دعائم الاسلام را می‌خوانم، بحث مفصلش باشد بعداً در موردش صحبت می‌کنیم. من فکر می‌کنم این روایات وقف صدقه و قبل از قسمت و قبل از قبض و اینها چون ارتباط دارد با روایت‌های اهل تسنن، در روایت‌هایش خودش مشخص است که آنها سنی‌ها جائز نمی‌دانستند، ائمه جائز می‌دانند و امثال اینها، این یک مقداری برای فهم این روایات نیازمند هست به مراجعۀ به کتب اهل تسنن، من فرصت نکردم این روایت را مراجعه کنم. این است که مسئله‌اش را فقط طرح می‌کنم، بعداً دوستان نگاه کنند، بحثش را بعداً صحبت می‌کنیم. دعائم الاسلام یک روایتی اینجا دارد. دعائم الاسلام می‌گوید: «عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیهما السلام أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ رَجُلٍ تَصَدَّقَ بِصَدَقَةٍ مُشْتَرَكَةٍ قَالَ جَائِزَ»

روایت‌های زیادی داریم که یک شیء که هنوز تقسیم نشده یا قبض نشده صدقۀ مشترکه، صدقۀ مشاع جائز هست. ولی خب بحث سر این است که قبض که اگر معتبر باشد چجوری مشاع و اینهایی که هنوز قسمت نشده، بعد می‌گوید یک ذیلی دارد «تُقْبَضُ كَمَا يُقْبَضُ الْمُشَاعُ‌». می‌گوید موارد مشاع چجوری قبض می‌شود؟ این هم همانجور قبض می‌شود. این تقبض کما یقبض المشاع را فکر می‌کنند سهم خود ایشان هست که می‌خواهد بگوید این روایت منافات با لزوم قبض ندارد، از آن حیث مشاع بودنش این می‌خواهد بگوید جائز هست، ولی این منافات با این ندارد که قبض معتبر باشد، هر گونه‌ای که در مشاع ما قبض را تصویر کردیم در اینجا هم آن گونه تصویر می‌کنیم. حالا این را داشته باشید که آیا این فهم ایشان از روایات فهم صائبی هست یا صائبی نیست یک نکته بعداً صحبت می‌کنیم.

شاگرد: قرینه‌ای می‌آورد که ؟؟؟

استاد: نه، قرینه نمی‌آورد.

شاگرد: چجوری می‌شود تحلیلش کرد؟ از حرف خودش

استاد: روی همین جهت می‌گوییم دعائم الاسلام به عنوان روایت نمی‌شود تلقی‌اش کرد.

شاگرد: مثلاً این کاری که کرده چجوری

استاد: اینها یک نوع نقل به معنا تلقی می‌کرده. خیلی مشربش در نقل به معنا واسع بوده.

به نظرم عمدۀ تفاوت‌هایی که دعائم الاسلام بعضی روایت‌ها دارد با روایت‌هایی هست که در همین، اینجور چیزهایش هست و اینجور چیزهایش هم اعتبار شرعی خاص ندارد اینها، البته مفید است، به عنوان یک فقیه که فهم فقیه مفید است ولی به عنوان روایت ما نباید تلقی‌اش کنیم، بیشتر از آن که یک کتاب روایی باید آن را تلقی کنیم یک کتاب فتوایی باید تلقی کنیم. دعائم الاسلام قانون اساسی حکومت فاطمی بوده، بعضی اصلاً می‌گویند خلیفۀ فاطمی نوشته بود، آنها احتمالاً بی‌خود می‌گویند، ولی علی ای تقدیر این کتاب دعائم الاسلام به عنوان کتاب رسمی که مبنای عمل بوده در حکومت فاطمیه، روی همین جهت عبارت‌ها و چیزها را به صورتی که بشود قابل عمل باشد و امثال اینها، تعارضات و امثال اینها را با نحوۀ فهمی که از روایات داشته مطلقات را به مقیدات ارجاع می‌دهد، تغییراتی، دستکاری خیلی در آن هست، یعنی بیشتر از آن که روایت باشد فهم یک فقیه از روایات هست و استنباط و اجتهاد در آن خیلی مؤثر است.

شاگرد: این صدقۀ کلی به فقیر که

استاد: صبر کنید، من یک چیزی هست که این را این وسط یادم رفته، گفتم برمی‌گردم بحث صدقۀ کلی را عرض می‌کنم. بحثی که می‌خواستم بگویم، عرض من این هست که از این روایات یک نکته‌ای استفاده می‌شود که صدقه به شخص خاص اگر صورت بگیرد آن درش قبض معتبر است، عیب ندارد. ولی آیا مطلق صدقه ولو صدقه به عنوان عام او هم درش قبض معتبر نیست از این روایت استفاده نمی‌شود. علیٰ ولدٍ له. صدقه‌ای که متصدق علیهم مشخص باشد قبض در آن معتبر است. ولی ما ممکن است بگوییم که ما یک نحو صدقۀ دیگری داریم، صدقۀ عام. مالی را که انسان به عنوان صدقه کنار می‌گذارد، می‌گوییم این مال با کنار گذاشتن تعیّن پیدا می‌کند. مرحوم صاحب شرایع لأنّه متعین للصدقة ممکن است مراد ایشان از متعین للصدقة این باشد که با نفس این که این را به عنوان صدقه قرار می‌دهد از ملکش خارج می‌شود، ولو به ملک شخص خاص در نمی‌آید، ملک عنوان کلی می‌شود. و این تفکیک بین این دو تا مهم است، ممکن است فرق داشته باشد. این نکته را عرض بکنم یک بحثی هست در بحث وصیت که آیا در وصیت، موصی له باید قبول بکند یا قبول نکند. آنجا بعضی‌ها مطرح می‌کنند که اینکه موصی له قبول نکند و همینجوری به ملک موصی له، آن که به نحو شرط نتیجه مثلاً باشد، حالا شرط فعلش قبولش معتبر است آن بحثی نیست. ولی وصیتی که به نحو شرط نتیجه باشد کأنّ من وصیت کنم که بعد از مرگ من این به ملک موصی له در بیاید. بعضی‌ها می‌گویند این که خودبه‌خود به ملک موصی له در بیاید این کأنّ غیر عقلایی هست، چون این که شخصی قهراً علیه چیزی را مالک بشود این کأنّ عقلایی نیست. در غیر ارث البته، این که قهراً شخص به ملکش چیزی در بیاید صحیح نیست و عقلایی نیست. آنجا حالا یک بحث‌هایی هست که به بعضی از بحث‌هایش من به سرفصل‌هایش اشاره می‌کنم در این بحث ما هم بعضی از اینها مفید هست. یکی از اشکالاتی که آنها به این استدلال کردند آن اشکال این هست که، این که شما می‌گویید که ملک قهری عقلایی نیست این حداکثر ازش استفاده می‌شود که عدم الرد شرط است، ولی قبول شرط بودن ازش استفاده نمی‌شود. این است که بعضی‌ها در وصیت می‌گویند عدم الرد معتبر هست، نه قبول. این دو بحث است. یکی این که خودش می‌گوید من نمی‌خواهم به ملکش در بیاید، یا این که نه هیچ نسبت به او سکوت کرده. حالا آن یک بحث. حالا درست یا نادرست باشد در جای خودش.

نکتۀ دومی که آنجا هست در بحث وصیت ممکن است شخصی بگوید همچنان که در ارث ملک قهری وجود دارد در وصیت هم مثلاً ما بگوییم ملک قهری وجود دارد و اینجوری. ولی به نظر می‌رسد بین وصیت و ارث فرق است. ارث ارادۀ خداوند تعلق گرفته که این مال برای ورثه باشد، نه ارادۀ میت. میت این را زورکی تملیک غیر نمی‌کند. خدا مالک الملوک است، خب هر جور که می‌تواند این مالی که هست می‌توانست به ورثه بدهد، می‌توانست به هر کس دیگری بدهد. خب تملیک کرده، به ملک ورثه قرار داده. این غیر از این هست که در رابطه‌ای که افراد با همدیگر دارند، وصیت یک رابطه‌ای هست حقوق ناس علی الناس است. بگوییم در رابطۀ حقوق ناس علی الناس یک کسی بتواند زورکی دیگری را مالک کند. این می‌گویند عقلایی نیست. بنابراین مقایسۀ وصیت با ارث، مقایسۀ درستی نیست. این که شارع مقدس در ارث اجازه داده است که ملک قهری حاصل بشود غیر از این است که اجازه داده باشد که من بتوانم دیگری را زورکی مالک بکنم. این را گفتند که خب خیلی وقت‌ها ممکن است تملیکی که او می‌خواهد علیه من بکند برای من ضرر داشته باشد، ارادۀ من، منت بر من باشد، چی باشد، آبروی من رفته باشد با این کار. این فرق دارد با این که خداوند تبارک و تعالی که این حرف‌ها در موردش مطرح نیست و ارادۀ خدا قاهر بر همۀ ارادات هست بنابراین بین بحث وصیت و بحث ارث اینها تفاوتی نیست. حالا این نکته‌ای که اینجا می‌خواهم عرض بکنم آن این است که ممکن است شخصی از همین بحثی که قهراً نمی‌شود دیگری را مالک کرد، در این بحث استفاده کند. بگوید این که من قهراً بخواهم دیگری را مالک کنم این صحیح نیست، بنابراین قبول، قبول متصدّق علیهم معتبر است. اینجور ممکن است کسی بگوید. این استدلال مانعی ندارد را ما بپذیریم ولی به شرطی که متصدق علیه خاص داشته باشد. ما بگوییم متصدق علیه هم باید قبض کند، آن روایت که می‌گفت قبض متصدق علیه معتبر است. بگویم قبول متصدق علیه هم معتبر هست به خاطر قانون عقلایی هست که تملیک الغیر قهراً علیه صحیح نیست. اشکال ندارد. ولی این اثبات کلی مطلب را نمی‌کند که در صدقه به طور کلی قبول معتبر است. نه صدقه‌ای که روی عنوان عام باشد، ما بگوییم از ملک من خارج می‌شود به ملک عنوان عام مساکین در می‌آید. این تعبیری هست که در بعضی از روایات هم به این اشاره شده. ببینید در روایت مسائل علی بن جعفر می‌گوید سألته عن الصدقة. حالا من اعتبار سندی این را نمی‌خواهم اثبات کنم، مسائل علی بن جعفر را ما از جهت سندی معتبر نمی‌دانیم. می‌خواهم مضمون را بگویم که این مضمونی هست که ممکن است ما اصلاً مطابق قاعده بدانیم، یک تکه‌ای از بحثش را.

«سَأَلْتُهُ عَنِ الصَّدَقَةِ يَجْعَلُهَا الرَّجُلُ لِلَّهِ مَبْتُوتَةً هَلْ لَهُ أَنْ يَرْجِعَ فِيهَا»

حالا یک بحث این است که آن یجعلها الرجل لله مبتوتةً یعنی چی؟ آن بحثی هست بعد به آن می‌پردازیم که آیا صدقه تملیک شیء لله هست یا تملیک شیء به قصد قربت هست. آن بحث دارد و بحثش را بعضی روایات بحث‌هایی دارد. آن را فعلاً مد نظر من نیست.

«سَأَلْتُهُ عَنِ الصَّدَقَةِ يَجْعَلُهَا الرَّجُلُ لِلَّهِ مَبْتُوتَةً هَلْ لَهُ أَنْ يَرْجِعَ فِيهَا»

حالا فرض کنید «يَجْعَلُهَا الرَّجُلُ» یعنی به خاطر خدا. البته ظاهرش هم این نیست ولی حالا فرض کنید.

«هَلْ لَهُ أَنْ يَرْجِعَ فِيهَا قَالَ إِذَا جَعَلَهَا لِلَّهِ فَهِيَ لِلْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ»

صدقه‌ای که برای خدا قرار داده شده این «لِلْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ» هست «فَلَيْسَ لَهُ أَنْ يَرْجِعَ فِيهَا‌»، چرا نمی‌تواند رجوع کند؟ چون دیگر از ملکش خارج شده، ملکش نیست. ملک عنوان عام است و این چیزی که ملک عنوان عام هست و درش هم قصد قربت معتبر بوده این نمی‌تواند رجوع کند. ما بگوییم که نمی‌شود رجوع کند.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان